

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینة ایران

فرزانه محمدپور
۱۷ اگست ۲۰۱۳

روز شمار، ویژه آزادی بهنام ابراهیم زاده

من نیما ابراهیمزاده فرزند بهنام ابراهیم زاده‌ام و از شما سؤالی دارم؟

... از شما سؤالی دارم؟ من به کجا باید پناه ببرم، کجا باید فریاد بزنم و بگم به چه جرمی باید اینقدر درد و رنج بکشم؟ شما بگوئید جرم من چیست؟

آهای! شما انسانها، شما وجدانهای بیدار، شما که سازمان درست کرده‌اید و می‌گوئید مدافع حقوق کودکان هستید، شما که می‌گوئید نهادهائی هستیم که کودکان سرطانی را مورد حمایت قرار می‌دهیم، شما که مدافع حقوق انسان و انسان دوست هستید، شماهائی که مثل پدر من کارگر هستید. من امروز به شما نیاز دارم فردا شاید خیلی دیر باشد.

برای همه آنهائی که نگران نیما هستند و قلبشان برای انسانیت و آزادی می‌تپد

نیما دیروز از بیمارستان مرخص شد و به خونه آمد در حال حاضر نیما بر اثر شدت داروهای تزریق شده از جمله شیمی درمانی و... از خوردن و آشامیدن تا حدودی خوداری می‌کند اما پزشکان بیمارستان محک همچنان روند بیماری نیما و بهبودی نیما را طولانی مدت توصیف می‌کنند.

نیما بیش از پنج ماه است که در بستر بیماری است. او در نبود پدر زندانی اش به این وضع افتاد. قطعاً دستگاه قضائی و امنیتی مسؤول این وضع پیش آمده برای نیمای عزیز و نیماهای دیگر هستند.

ما امیدواریم که نیما روز به روز حالشون بهتر و به آغوش گرم خانواده برگردد.

دیشب پدرم دوباره به مرخصی و به میان ما آمد خدا می‌داند که چقدر خوشحال شدم کاش که همه پدران دربند آزاد شوند و بچه هاشون خوشحال شوند در پنجم تیرماه که پدرم به مرخصی چهار روزه آمده بود هنگامی که در یازدهم تیرماه [سرطان] برای تمدید به دادستانی مراجعه کرد متأسفانه با رفتار تند مقامات و نیروی انتظامی گلانتیری ۱۱۳ بازار و پولیس امنیت روبه رو شد و به مدت دوساعتی به همراه چند زندانی غیر سیاسی در بازداشتگاه این پاسگاه به سر برد و از سوی مأموران نیروی انتظامی و استوار ناصر پور رجب به شدت مورد توهین و بی حرمتی قرار گرفت آنها حتی داد و فریادهای پدرم مبنی بر این که من یک زندانی سیاسی ام و تنها فرزندم در بستر بیماری است را نادیده گرفتند و به پدر فحش و نازا نثار کردند همین رفتار را در پولیس امنیت پایگاه هفتم نیز با پدرم کردند و در نهایت همان روز پدرم را به همراه دومأمور به زندان اوین برگرداندند و پدر در اعتراض به این وضعیت و در

همراهی با اعتصاب غذای زندانیان رجائی شهر به مدت سه روز دست به اعتصاب غذا زد در اولین ملاقاتی که مادرم با پدرم در زندان اوین داشت مادر از روی رنگ و و رو چهره پدر فهمیده بود که اعتصاب غذا کرده به هر کلکی بود از زیر زبان پدر کشیده بودند که دست به اعتصاب غذا زده است اما ما نیز و بنا به تأکید پدر و این که نکند مقامات شروع اعتصاب غذای پدرم را بهانه کنند و بهش مرخصی ندهند خبر اعتصاب غذای پدر را خبر رسانی نکردیم به هر حال پدر به میان ما و دوستان و رفقاء برگشت اما با چهره ای متفاوت از مرخصی های قبلی.

دوستان ورفقای خوبم

سلام و درود

امروز صبح برای تمدید مرخصی ام به دادستانی تهران رفتم گوشی ام را تحویل درب دادستانی دادم کیفم را از زیر دستگاه رد کردند و حسابی بدنم را هم بازرسی کردند. فکر می کردند شاید دادیار ناظر بر زندان را می خواهم ترور کنم. وقتی به جلو شعبه خدابخشی رسیدم خانواده های زیادی منتظر بودند که وارد اتاق خدابخشی شوند و دادیار را ببینند.

از همسر آقای قطام و پسر دکتر عفر گرفته تا پدر حسین نعیمی پور که برای پیگیری مرخصی فرزندش آمده بود کسی که سند و وثیقه دویست میلیونی را هم برای من گذاشته بود به دادستانی آمده بود با هم احوالپرسی و گفت و گو کردیم و از این که به اینجانب لطف داشتند و برای مرخصی من که تنها فرزندم در بستر بیماری است و وثیقه دویست میلیونی گذاشته بود نهایت تشکر و قدر دانی را کردم اما صاحب وثیقه گفت: آقا بهنام اگه بتوانی وثیقه ای دیگر تهیه کنی که من این وثیقه را برای زندانی دیگری بزارم ممنون می شم. من نیز ضمن قدردانی از ایشان گفتم هر چند برایم مشکل است اما تمام سعی خودم را می کنم که وثیقه تهیه کنم تا در کنار فرزندم نیمای عزیز باشم.

بعد از این که من نزد دادیار خدابخشی رفتم و مرخصی ام برای هفت روز دیگر تمدید شد از دادستانی راهی جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان شدم. باید می رفتم و کارهایی داشتم که انجام می دادم به جمعیت که رسیدم اکثر دوستان بودند از محمد لطفی گرفته تا اکبر بزدی و حسن و علی هاشمی خانم علیزاده و . . در دفتر جمعیت نزد عمو اکبر رفتم. مصاحبه ای با عمو اکبر بزدی در روزهای قبل انجام داده بودم اما ناتمام مانده بود باید تمام می کردم مصاحبه ای را هم با یک کودک کار به نام علی که تبعه افغانستان بود ردیف کردم چند عکس هم به بچه ها از جمله جبار و بعضی دیگر از بچه ها گرفتم.

بچه ها خوشحال بودند و شاد تعدادی از بچه ها در کنار هم در دفتر جمعیت جمع شده بودند و محمد لطفی و علی هاشمی هم در کنار آنها حضور داشتند به هر حال من کارهایم را ردیف کردم و از بچه ها و فعالان جمعیت خداحافظی کردم تا راهی نازی آباد شوم وقتی به سر خیابان رسیدم که منتظر سواری شوم و راهی سمت خانه. . . در حال و هوای خودم بودم ناگهان موتور سواری که بر روی ترکش یک نفر دیگه هم داشت و جوان هم بودند در یک چشم به هم زدن گوشی تلفون مرا زدند و می خواستند که کیفم را هم بزنند که مقاومت کردم و آنها هم فرار کردند به کلانتری خانی آباد رفتم که پیگیر این موضوع بشم اما گفت شما باید با کارتن و مدارک گوشی را فردا به دادرسی این منطقه ببرید و پیگیر شوید.

این از مملکت اسلامی ما که در روز روشن هم دزدان راحت دزدیهای خودشان را می کنند اما من اصلاً به خاطر گوشی تلفون زیاد ناراحت نیستم. ناراحتم از این که درون گوشی ام پر از عکس و فیلم خانوادگی و دوستان و

رفقایم و موارد مهمی که برای من خیلی ارزش دارند هستم. این هم از بیرون رفتن برای تمدید مرخصی و رفتن به جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان!

تشکر و قدردانی وبلاگ نویس و فعال کارگری و کودک، بهنام ابراهیم زاده از کادر درمانی بیمارستان محک.

در دنیای امروز متأسفانه معیار و ارزش انسان با کیف پول و حساب بانکی فرد رابطه است. این خود انسان نیست که فی نفسه مهم است بلکه موقعیت اقتصادی اش است که درجه اهمیت یا اهمیت نداشتن را تعیین می کند. در این نامه کوتاه اما می خواهم بگویم انسانیت هنوز زنده است و انسانهای فراوانی هستند که معیارشان حساب بانکی دیگر انسانها نیست.

وقتی برای اولین بار در زندان باخبر شدیم فرزندانم نیمه سرطان خون دارد دنیا بر سرم خراب شد. تنها فرزندانم، امید زندگی ام، و شادی لحظات سخت زندانم مریض است. آنهم سرطان! در همان لحظات فکر می کردم چه می توانم بکنم؟ چطور میتوانم جان فرزندانم را نجات دهم؟ من کارگری هستم که به "جرم" دفاع از حقیقت، به جرم دفاع از حق کودکان، به جرم دفاع از حق کارگرانی که در موقعیت خود بودند، زندانی شدم. اول درد و مشکل زندانی اینست که بر خانواده اش چه می گذرد، همسرم و تنها فرزندانم با این تورم و گرانی چگونه باید زندگی را بگذرانند؟ اینها درد هر زندانی و درد عمومی است. اما خبر این که فرزندانم به سرطان خون مبتلا است دیگر قابل تحمل نیست و سؤال بزرگ چگونه باید هزینه درمان فرزندانم را تأمین کنم؟ چکار باید بکنم. وقتی دستت از همه جا کوتاه است؟

در بیمارستان محک بود که بیماری نیمه را تشخیص دادند. بعد از کوتاه مدتی و وقتی این خبر از جانب بیمارستان به ما رسید که نیمه در اینجا مجانی مداوا می شود، بی اختیار اشکهایم سرازیر شد. می خندیدم، گریه می کردم، انگار امید به خانواده سه نفره ما بازگشته بود، و در نهان اما فریاد می زدم زنده باد انسانیت! انسانیت زنده است! دکترها و پرسنل بیمارستان گفتند برای معالجه نیمای من در بیمارستان از ما پولی نمی گیرند.

پرسنل و کادرهای پزشکی این بیمارستان به من و خانواده ام، به نیمای عزیزم، امید زندگی و زنده ماندن را دادند. نیمه گفته می خواهد پزشک شود و در این بیمارستان همانند آنها در خدمت انسانها باشد و امید ناامیدان شود. من هم تلاش کردم در این دنیا، امید ناامیدان باشم. در کنار کودکان کار و خیابانی باشم. از حقشان دفاع کنم.

از حقوق کارگرانی دفاع کنم که نان آوران خانواده هستند. عزم من برای انجام این وظیفه با دیدن اقدامات پرسنل بیمارستان محک جزم تر شده است. شاید این پاسخی باشد به تمام زحماتی که این عزیزان برای فرزندانم انجام دادند. آنها امید نیمه و هزاران کودکی هستند که از وضعیت مالی خوبی برخوردار نیستند.

به پاس احترام به کادر درمانی بیمارستان محک، من در مقابل این انسانهای بزرگ سر تعظیم فرود می آورم. شماها نقطه های روشنی در این دنیای تاریک هستید.

با احترام،

بهنام ابراهیم زاده فعال کارگری و مدافع کودکان کار و خیابان.

کمیته دفاع از بهنام ابراهیم زاده

پنجم مرداد [اسد] ۱۳۹۲

شماره تلفن سخنگوی کمیته دفاع از بهنام ابراهیم زاده:

محمود صالحی ۰۹۳۵۷۳۵۳۴۱۲

اطلاعیه شماره ۱۱۶

بهنام ابراهیم زاده

چهره شناخته شده کارگری

به مرخصی چهار روزه آمد

بنا بر خبر منتشر شده از سوی کمیته دفاع از بهنام ابراهیم زاده فعال شناخته شده کارگری زندانی، امروز ۱۹ تیر [سرطان] به خاطر وضع وخیم فرزندش نیما که به بیماری سرطان مبتلاست به مرخصی چهار روزه آمد. نگاهداشتن بهنام ابراهیم زاده در زندان یک شکنجه آشکار برای او و پسرش نیما و همسرش زبیده حاجی زاده است و این زیر فشار اعتراضات و همبستگی جهانی کارگری است که جمهوری اسلامی ناگزیر است به این مرخصی ها تن دهد. بهنام باید فوراً از زندان آزاد و کنار فرزند بیمارش و همسر خود بماند. به کارزار خود در همبستگی با بهنام ابراهیم زاده و خانواده او و همه کارگران زندانی و زندانیان سیاسی ادامه دهیم. نگذاریم بهنام را به زندان بازگردانند. نیما ابراهیم زاده به وجود پدرش در کنار خود نیاز دارد.

کمپین برای آزادی کارگران زندانی

۱۹ تیر [سرطان] ۱۳۹۲

۱۰ جولای ۲۰۱۳

کمپین صدای بهنام ابراهیم زاده باش! در گوتنبرگ سویدن

بهنام ابراهیم زاده (اسعد)، ۳۴ ساله، فعال کارگری و مدافع حقوق کودکان، زندانی سیاسی در بند در زندان اوین است.

فرزند دوازده ساله او، نیما ابراهیم زاده به علت ابتلا به بیماری سرطان در بیمارستان محک تهران بستری است. او در اول ماه مه ۱۳۸۸ به جرم شرکت در مراسم اول ماه مه دستگیر و پس از مدتی آزاد شد. سیزده ماه بعد، در ۲۲ خرداد ماه [جوزا] ۱۳۸۹ در پارک لاله تهران دستگیر و به شدت کتک زده شد، به طوری که قفسه سینه اش شکست و با وضعیت وخیم جسمی به بند مخوف ۲۰۹ اوین منتقل شد. چهار ماه تحت شدیدترین شکنجه های روحی و جسمی قرار گرفت. قفسه سینه، پای چپ و گوش چپ او دچار آسیبهای جدی گردید. جلادان اوین از او می خواستند، در مصاحبه تلویزیونی علیه خودش اعتراف کند.

بهنام مطلقاً نپذیرفت و در اعتراض به رفتارهای وحشیانه بازجویان و شکنجه گران، دست به اعتصاب غذا زد. پس از پانزده روز اعتصاب غذا، او را به بند ۳۵۰ زندان اوین منتقل کردند. او در این مدت از حق ملاقات و تماس تلفنی با خانواده، همسر و فرزندش محروم بود.

وی پس از ماهها بلا تکلیفی در دادگاهی به ریاست قاضی صلواتی معروف به قاضی مرگ، بدون امکان دفاع از خود و بدون این که وکیل مدافعش امکان دفاع از پرونده مؤکل خود را داشته باشد، به جرم واهی فعالیت علیه امنیت کشور، به ۲۰ سال زندان و ده سال تبعید و محرومیت دائم از هر نوع فعالیت اجتماعی محکوم گردید.

در نتیجه اعتراضات بین المللی و شکایت به مجامع حقوقی، پرونده به شعبه دیگری ارجاع گردید و حکم او به پنج سال حبس کاهش داده شد. این حکم قطعی نشد و او بدون حکم قطعی به زندان بازگردانده شد.

در این مدت خانواده بهنام، همسر و فرزندش، مداوماً تحت آزار و فشارهای امنیتی قرار داشتند. برای هربار ملاقات، باید طی دوازده ساعت سفر به تهران، فقط ۲۵ دقیقه ملاقات کابینی با او می داشتند.

در این حین، نیما پسر دوازده ساله وی به سرطان مبتلا و در بیمارستان محک بستری گردید.

بهنام در وضعیت فوق العاده دشواری قرار گرفت. سرانجام با وثیقه ۲۰۰ میلیون تومانی اجازه مرخصی کوتاه مدت به او داده شد تا بتواند چند روزی کنار فرزند بیمار و بستری اش باشد.

مرخصی کوتاه مدت نیما به اتمام رسید. مسؤولین زندان با تمدید مرخصی اش موافقت نکردند و او مجدداً به زندان بازگردانده شد. بهنام ابراهیم زاده در راه بازگشت به زندان، در پیامی ویدیویی گفت:

"علی رغم میل خودم به زندان برمی گردم، به زندانی که سلالها پشت میله های آن، بدون این که جرمی مرتکب شده باشم! جرم دفاع از حرمت انسانها و انسانیت بوده است! جرمم، دفاع از هم بندانی بوده است که هم سرنوشت من بوده اند. کارگرانی که ماهها دستمزد ناچیزشان پرداخت نشده است. جرم من دفاع از کودکانی بوده است که در گوشه و کنار شهرها سقفی بر سر نداشته اند. جرم من دفاع از زنانی بوده است که می خواهند زندگی انسانی داشته باشند. من باید برای جرمی که مرتکب نشده ام هزینه سنگینی پرداخت کنم. باید سالها پشت میله های زندان مورد اذیت و آزار قرار بگیرم! این خیلی ناحق است که به زندان برگردم. باید نیمای عزیزم که درگیر بیماری لعنتی سرطان است را تنها بگذارم. همسر عزیزم که چند سال است به تنهایی، هم پدیری کرده، هم مادری کرده و هم ۲۴ ساعته مراقبت از فرزندمان که در بیمارستان بستری است را انجام داده را هم مجدداً تنها بگذارم.

من از همه وجدانهای آگاه و بیدار می خواهم که من و خانواده مرا تنها نگذارند. در این سالها مورد محبت و مهربانی انسانهای زیادی در سراسر دنیا قرار گرفته ایم.

سؤال من از جهانیان این است: آیا دفاع از خود، دفاع از کارگران باید منجر به زندان و سلب آزادی و آزار خانواده ام بشود؟! من دلتنگ همسرم و فرزندم نیما هستم. . ."

کمپین دفاع از نیما و بهنام ابراهیم زاده در گوتنبرگ.

برگزار کننده نهاد کودکان مقدمند،

نشریه کودکان مقدمند، شماره ۱۰۶